

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض کنم که بحث راجع به مباحث لغوی بود. و به این مناسبت یک مقداری شرح عبارت را بیشتر عرض کردیم که مسئله نحوه اصولا برخورد با لغت البته آن مقداری که فعلا مربوط به فقه می شود و این را مثلا برای نمونه عرض کردیم که روشن شود کیفیت کار.

تا اینجا که از عبارت لسان العرب به موارد مختلفش نگاه می کردیم و خواندیم اینجا رسیدیم که در ضرر این ماده که حالا ما از آن تعبیر به جای ماده می گوئیم روح این صوت یا روح این واژه به اصطلاح که در موارد مختلفش به کار برده شده است تا اینجا معلوم شد که مسئله نقص و نقصان کاملا در اینجا واضح شد و بعد مسئله دوسه تا قید دیگر هم عرض کردیم ممکن است اضافه شود. یکی سوء الحال که عرض کردیم از بعضی از عبارات در می آید اصلا خودش گاهی ضرر به معنی سوء حال است. گاهی هم نقص است که در آن سوء حال است. این قید دوم بود و سوم مسئله وضوح و آشکار شدن بود چون گفت وقتی که آثار مرض در شخص پیدا می شود یعنی وقتی شخص مریض است نه آثار، به او می گویند مریض اما اگر این خیلی واضح و آشکار شود می گویند ضریر. ضریر مریضی است که خیلی داغونش می کند به قول ماها. اگر سرفه و عطسه و اینها کرد می گوئیم سرما خورده است. اما اگر خیلی به هم ریخت می گویند ضریر.

پس در ضرر معنای وضوح و بیان و روشنی هم مطرح است. طبیعتا در مواردی که پیش می آید این نکته باید کاملا روشن شود. فرض کنید در همان قصه سمره که در روایات ما آمده است کاملا باید اذیت این سمره برای آن انصاری واضح شود تا گفته شود انک رجل مضارّ. مضارّ بودن به این است که این واضح و روشن شود. اما اگر فرض کنیم مثلا هفته ای یک بار یا ماهی یک بار می آید این خیلی واضح و روشن نیست. این هم یک قید دیگری که در ضرر زده شد. قید چهارمی بود یعنی معنای چهارمی بود و آن معنای دوام حالا نسبتا اما اگر عارض و موقت باشد نیست.

یکی این معنا را از کلمه ضریر، کسی که چشم ندارد به او ضریر می گویند. بصیر به لغت فارسی هم می گویند روشن بین به آن می گویند ضریر. اما اگر یک ناراحتی ای برایش عارض شد که چشمش را معالجه کرد و بست. به این نمی گویند ضریر. چون این دوام ندارد. دوسه روز بسته بعد باز می کند. به مجرد اینکه چند روز نبیند ولو درد چشم داشته باشد که اصلا کلا نبیند این را نمی گویند ضریر. ممکن است یک ماه و دو ماه علاج کند از بین برود. ضریر باید دوام باشد.

یکی هم در غیر اولی الضرر گفته شده است که مراد از ضرر در آنجا مرض های مزمن و زمین گیر است که انسان داشته باشد. فرض کنید در پایش جراحی در آمده است که نمی تواند برود برای جهاد این را نمی گویند غیر اولی الضرر اینجا از این دو تا در می آید که مراد از ضرر یک نوع حالت دوام در آن هست. اگر موقت باشد ولو نقص باشد ولو سوء حال باشد ولو شدت باشد این تحلیل هایی بود که ما کردیم ایشان ننوشته بود اما عین عبارت را که خواندیم با موارد، چهار نکته تا به حال در اینجا در باب معنای ضرر در تحلیل مفردی تحلیل افرادی نه در جمله نه در جمله لا ضرر. ما چون یک تحلیل افرادی هم معتقدیم که مفردات باید تحلیل شوند و در این تحلیل لغوی، تحلیل تصویری، کأنما در معنای ضرر این چهار معنا خوابیده شده است. تا اینجا حالا فعلا برویم جلو البته خواهیم گفت انصافا آن سه تای اخیر روشن نیستند فقط نقص است آن های دیگر روشن نیستند که درست باشد. بعد رسیدیم اینکه ضرورت كالضّرّه. ضّرّه را اسم مصدر باب افتعال گرفت. که ضرورت هست و ضّرّه. بعد نوشته است به اینکه فرموده اند كالضّرّه و الضّرار المضارّه که خواهد آمد. بعد عرض کردم در بعضی از کتب لغت به صورت یک مثال آمده است. قال يقال ظاهرا مثال عرفی است. لیس علیک ضررّ و لا ضاروره. این طوری نقل شده است. لیس علیک ضررّ و لا ضروره. و لذا عرض کردیم احتمال دارد این کلامی که ابوهریره از پیغمبر نقل کرده است یک مثال عرفی بوده است حالا کاری به حدیث نداریم. یک مثال عرفی بوده است لا ضرر و لا ضروره. و اگر این مثال عرفی درست باشد یعنی این حدیث ابوهریره درست باشد ضرر، در اینجا مراد ظاهرا شخصی است که به دیگری نرسد. به خودش. چون ضرورت که شخصی است من مضطر هستم به اکل میته. این مال من است ضرورت که به دیگری نمی رسد.

شاید ضرر هم مثل رفع عن امتی ما اضطرّوا الیه، کأنما می خواهند بفرمایند رفع عن امتی ضرر و اضطرار یا تضرر بگیریم. اینکه انسان خودش متحمل ضرر شود یا فرض کنید مثل اینکه وضو بگیرد متحمل ضرر شود مریض شود حالش بد باشد غسل کند وضو بگیرد خودش متحمل ضرر شود یا متحمل اضطرار شود، این در شرع مقدس برداشته شده است. احکامی که مؤدی بر ضرر شخص شوند یا جاهایی که انسان اضطرار پیدا می کند این برداشته شده است. لا رجل یضرّ اخاه نیست دیگر. مثل لا ضرر و لا ضرار نیست که در آن گیر کنیم.

بهر حال آنچه که در اینجا هست نوشته است لیس علیک ضرر و لا ضروره و لا ضّرّه و لا ضاروره و لا تضّرّه. نفهمیدم بعید است همه اش یک مثال باشد. بعید می دانم که این در عرف عربی مثل بحر طویل می ماند. احتمالا لیس علیک ضرر و لا ضّرّه مثلا این جور باشد. لیس علیک ضرر و لا ضاروره. به نظرم باید هر کدامش یکی باشد. یعنی اولی ضرر است بعدی هایش ضروره و ضّرّه و ضاروره و تضّرّه. ظاهرا که این طور است. مصدرش نقل نشده است که این چطوری است و رجل ضاروره آن وقت معلوم شد دیروز خودمان باز نفی کردیم من احتمال می دهم که حدیث ابوهریره لا ضرر و لا ضروره، این ضاروره باشد. معلوم می شود که ضاروره هم در لغت عرب همان ضروره

است. فرق نمی کند. نوشته است رجل ضاروره و ضروره ذو حاجه. بعد متعرض این شده است که ضرورت اسم مصدر است. خب بعد یک مقداری شرح اضطرار داده است عرض کردیم اضطرار همان زیان پذیری است. قبول ضرر است. بعد یک مقداری شرح داده است روی کلمه اضطرار که ما فعلا وارد این قسمت نمی شویم.

اینجا دارد که ضرر وقتی که من الجی الی أكل الميته و ضیق علیه الامر بالجوء و اصلحوا من الضرر و هو الضیق. اینجا تعبیر به ضیق کرده است که ضرر آن تنگنا است. اگر این معنا درست باشد یک معنای پنجمی هم قید پنجمی هم چون من در اوایل بحث عرض کردم در نظائرش، ظنّ.... ۹/۳۰

هر دو اش به معنای ضیق هستند. احتمال دارد با آن اشتباه گرفته است. نمی دانم بهر حال آنها به معنای ضیق هستند. خود ظن یک نوع ضیق در ادراک است. ظنین هم همین طور. متهم کسی که در کلامش یک نوع ضیقی وجود دارد.

اما در ضرر الآن آیا به معنای ضیق است این باید یک کمی بیشتر رویش کار شود. بعد فرمود «فی حدیث علیّ، علیه السلام، عن النبی، صلی الله علیه و سلم، أَنَّهُ نَهَى عَنْ بَيْعِ الْمُضْطَرِّ»، بعد ابن اثیر توضیحی داده است که بنده سابقا این را چند بار عرض کردیم. گاهی مکره است. بیع مکره باطل است. گاهی مضطر است. مضطر این است که خانه ای که قیمتش ده میلیون است می فروشد به ده ملیون که بچه اش را معالجه کند. می گوید این درست است. اما توضیح دادیم که علمای ما هم فرق گذاشته اند بین بیع مکره و بیع مضطر. و لکن نکته فرق را از این گرفته اند که حدیث رفع ولو در آن ما اضطرروا الیه دارد لکن لسان امتنان است. چون قرینه شاهد سیاقی اش. شاهد سیاقی اش جنبه امتنان است. اگر بحث امتنان باشد اینجا امتنان نیست که بگویند بیعش باطل است. اگر گفتند بیعش باطل است خب بدبخت چه کند؟ می خواهد بچه اش را معالجه کند هیچ راهی هم مقابله نیست جز اینکه خانه صد ملیونی را به ده ملیون بفروشد. اگر شارع هم بگوید که این بیع تو باطل است این امتنان نمی شود. علمای ما از این راه وارد شده اند. یعنی یک نوع دلالت سیاقی. حالا بخواهیم تحلیلش کنیم یک نوع دلالت سیاقی و مضطر حال.

س: حاج اقا یعنی مضطر را به معنای مکره گرفته اند یا اصلا حدیث را

ج: حدیث نهی عن بیع مضطر ما نداریم. یعنی الآن در ذهنم نیست. اینجا عن علی عن النبی می خورد به روایت سکونی و جعفریات و اینها. الآن که در ذهنم نیست همچین حدیثی. داریم رفع عن امتی ما اضطرروا الیه و ما اكرهوا علیه خب به آن حدیث تمسک می کنند که بیع مکره و یا طلاق مکره باطل است. خب طبق قاعده باید بگوییم بیع مضطر هم باطل است. با اینکه بیع مضطر را صحیح می دانند.

علمای ما وجه فرق بین اکراه و اضطرار را امتنان گذاشته اند. یعنی یک نوع شاهد حالی. چون می گویند لسان حدیث لسان امتنان است اگر بگوییم بیع مضطر باطل است معنایش این است که امتنان نباشد. خب اگر به من بگویند این که ده ملیون فروختی باطل است. خب من چه کنم بچه ام در حال شدت مرض است راهی هم نداریم اموالی هم نداریم انسان برود دزدی کند گدایی کند این طرف آن طرف. فرض کنید گدایی هم بکند نمی دهند چیزی به او. دزدی هم بکند می اندازندش در زندان

س: سنن ابی داود محلی ابن حزم هم دارد

ج: چه را؟

س: نهی النبی عن بیع المضطر

ج: نه شیعه. یک جایی هست که مال صحیفه الرضا است. یک جایی است در عیون اخبار رضا با سه سند صحیفه الرضا را آورده است. آن جایی است که همه اش عن رضاه عن علی عن آبائه عن قال رسول الله.

علی ای حال اگر سندش را بخوانید احتمالا از همان سنی ها گرفته باشند. همان بهذا الاسناد است حرفم درست است. این صحیفه الرضا است. که عرض کردم این نسخ متعدد دارد که صدوق سه نسخه را یک جا آورده است. اولش حدثنا فلان سه تا نسخه است که در آن حدیث اللهم ارحم خلفائه که در ولایت فقیه هم همین جا هست با همین سند است. این یک مجموعه صحیفه الرضا است یا اهل سنت می گویند مسند امام رضا. زیدی ها هم دارند. این غیر از طب الرضا است. صحیفه الرضا مجموعه احادیثی هست با یک سند واحد عن رضا علیه السلام عن علی عن آبائه. آن وقت این مجموعه زیاد است نه اینکه یک نفر نقل کرده است. نه اینکه چند نفر یک نسخه نقل کرده اند. هر کدام یک جور نقل کرده اند. خیلی هم زیاد است. شاید فکر می کنم مجموعه کسانی که سنی و زیدی و میدی و اینها نقل کرده اند عن رضا علیه السلام عن علی عن آبائه چیزی حدود شصت تا هفتاد تا باشد. به هیچ کدام از ائمه ما اینقدر حدیث این سند نسبت داده نشده است. به امام صادق هم نسبت داده نشده است. منحصر به امام موسی بن جعفر سه چهار تا است. یکیش هم چاپ شده است مسند امام کاظم. به این گاهی هم مسند امام الرضا می گویند. به همین صحیفه الرضا. سنی ها می گویند روی عن رضا اجادیت. این را هم دارند. روا عنه جزء. اینها همه اش یکی است. اینها هیچ کدام عنوان کتاب نیست. اسمش را صحیفه گذاشته اند مسند گذاشته اند. مسند چون عن رضا عن علی عن آبائه عن علی عن رسول الله به ان می گویند مسند. و الی آخره. تا گفتیم بهذا الاسناد این یک مجموعه ای است که مرحوم صدوق یک جا از صحیفه الرضا نقل کرده است.

.....
اصولا این احادیثی که عن رضا با این سند است کلینی هیچ را نیاورده است با اینکه قبل از صدوق است یک طبقه لا اقل قبل از صدوق است. این هم فقط صدوق در همین کتاب های عیون اخبار رضا آورده است و بعضی هایش را هم آورده است در فقیه. نهی عن بیع المضطر این مثل سکونی است. گفتم اگر روایت سکونی این ارزشش مثل سکونی است. آن هم عن جعفر عن أبیه عن آبائه عن علی مثل همین است. تا گفتید سنی ها گفته اند به ذهن من آمد مگر سکونی باشد. این صحیفه الرضا هم مثل سکونی است خیلی فرق ندارند. فقط آن عن جعفر عن علی عن آبائه این عن رضا عن أبیه عن آبائه عن علی.

خب بعد یک صحبتی می کند که بهتر این است که کسی که مضطر است خانه اش را نفروشد و به او کمک کنند که ربطی به ما ندارد. این می آید تا اینجا. آن وقت یک چیزی ایشان حدیثی نقل می کند از سمره اگر این حدیث درست باشد تأیید آن نظر من است. من گفتم حدیث ابو هریره لا ضرر و لا ضرره. در اینجا از سمره نقل کرده است «يَجْزِي مِنَ الصَّارُورَةِ صَبُوحٌ أَوْ غُبُوقٌ»، اگر این درست باشد من چون ندیده بودم همان جا به ذهن ما خطور کرد. اگر این درست باشد مؤید این است که در همان کلمه لا ضرر و لا ضرره ابو هریره هم ضاروره باشد. احتمال می دادم من هم آنجا. اگر این درست باشد. می دانید سمره که وضع خیلی بدی دارد این هم نمی دانم چطوری نقل کرده است. این حدیث سمره احتمال می دهم باز هم مال حسن بصری باشد. نگاهش کنید چون حسن بصری از سمره زیاد نقل می کند. به هم می خورند انصافا. حسن بصری از سمره زیاد، یک مدتی هم والی بصره بود این خبیث این سمره حسن هم آنجا از او نقل کرده است. چیزهای عجیبی هم دارد.

س:

ج: یکی از بزرگان می گفت اگر در مجلس دو نفر را اسم می بردیم بقیه را خودش اسم می برد. این قاعدتا سمره اگر باشد این حسن است. این کارها کار حسن است.

س: از کتابش هست؟

ج: کتاب که فکر نمی کنم دروغ گفته است. آهان این درست است. وصیت نامه ای است مثل کتابی. ما داریم مثلا امیر المؤمنین به امام حسن. یک چیزهایی هم برای اینها درست کرده اند مثلا سمره به بچه هایش. سمره خودش خبیث است چه می خواهد به بچه هایش بگوید.

.....
علی ای حال این کتاب سمره الی بنیه هم سنی ها هم رویش عنایت دارند می گویند فیها علم کثیر من خودم ندیده ام اما توثیقش را دیده ام که فیها علم کثیر. غرض یک کتابی نامه ای هم خیال کردم کتاب یعنی عن رسول الله. قطعا عن رسول الله ندارد. سمره کسی نیست که عن رسول الله کتاب داشته باشد. ذهنم تا فرمودید کتاب رفت به عن رسول الله. بله این هست له کتاب الی بنیه و فیه علم کثیر. این هم دارند اهل سنت.

یجزی من الضاروره، می خورد چیز باشد مثل عبارت کیست این مقامات حریری باشد مثل گلستان سعدی ما. یجزی من الضاروره صبح او غبوق. صبح آن غذایی است که انسان در روز می خورد غبوق هم در عشاء می خورد. ایشان می خواسته بگوید که کسی که مضطر به اکل میته است ضاروره یعنی ضرورت یعنی اضطرار، کسی که مضطر به اکل میته است روزی یک وعده غذا بخورد. مرادش این است. روشن شد؟ یا صبح بخورد تا شب یا شب بخورد تا ۲۴ ساعت. یعنی دو بار غذا نخورد. اضطرار به اکل میته به این نیست که دوبار بخورد. یا صبح تنها غذا بخورد از میته یا شب بخورد. این یجزی من الضاروره صبح او غبوق. صبح غذایی است که در صبح خورده می شود و غبوق هم در شام. آن وقت یجزی من الضاروره یعنی به حال اضطرار. اسم مصدر باب اضطرار است. بله حالا بد هم معنا کرده است. بعد ایشان می گوید که و الضرر الضیق. ضرر خودش به معنای ضیق است. «و مکانٌ ذو ضَرَرٍ أی ضِیقٍ»، مکانی که دارای ضیق است.

پس این هم تا اینجا شد قید پنجم. قید پنجم این شد که نقصان تنها کافی نیست. یک نوع ضیق هم باشد. چون می دانید که این دو تا با هم فرق می کنند. نقصان مثل اینکه فرض کنید مثلا یک لوله چهار اینچی من باب مثال یک دفعه این لوله دو اینچ دارد این نقصان است. آبی که در آن می آید به اندازه دو اینچ است. یکدفعه همین دو اینچ هم مثلا لوله خرابی دارد در آن آشغالی گرفته است با فشار می آید. یعنی مجرای همین دو اینچ هم تنگ شده است. آن وقت این می گویند ضرر. اما اگر دو اینچ راحت می آید نمی گویند ضرر. نقصان کافی نیست. ضیق هم باشد. بعد از ایشان شعری هم آورده است از اختر چون ما غالبا شعرها را نمی خوانیم حالا اینجا می خوانم

لکل قَرَارَةٍ منها وَ فَجٍّ

قراره زمین صاف. فج، گودال و اینها. فج عمیق در آیه مبارکه دارد

أَصَاةٌ

یک نوری هست روشنایی است.

ماؤها ضَرَزَّ يَمُور

اینجا یمور نوشته است حالا نمی دانیم چرا نمیر معنا کرده است. نفهمیدیم یمور و نمیر معنا کرده است نفهمیدیم یعنی چه. ماؤها ضرر، ضرر یعنی آن آب کم است. ضیق دارد. ایشان اینجا کمی نگرفته است. ضیق گرفته است. آن وقت معنا کرده است ابن الاعرابی در معنای حدیث، البته از شعرای بعد از اسلام است خودش هم نصرانی بوده است از شعرای جاهلی نیست. معروف بوده است که در شعرای بعد از اسلام تا حدود اوایل عباسی ها به آن تمسک لغوی می کردند. «قال ابن الأعرابي: ماؤها ضَرَزَّ أَي مَاءٌ نَمِيْرٌ فِي ضَيْقٍ»، این طور معنا کرده است. نمیر را ظاهراً به معنای مثلاً صاف و روشن و این طوری گرفته است. معلوم نیست نمیر به این معنا باشد. وارد بحث نمیر نشویم که طول می کشد. یا به معنای یعنی چه می خواهد بگوید؟ بگوید اینجا آب هست آب هم نمیر است «وَأَرَادَ أَنَّهُ غَزِيْرٌ كَثِيْرٌ»، آبش فراوان است. این آب فراوان است لکن تضییق به. لکن آن مجرای آب چیست باریک است با فشار می آید. گاهی می شود آب فراوان است اما از راه باریکی می آید. این ضرر ماءها ضرر یعنی آن مکانی که آب می آید باریک است و تنگ است لکن آب زیاد است. می خواهد بگوید اینجا آب کم نیست. نقصان مراد نیست. دقت می کنید؟ ماءها ضرر مراد نقصان نیست. ایشان این طور معنا کرده است. لکن از جایی که می آید تنگ است. مثلاً دهانه این چشمه یک دهانه باریکی است آب فراوان است اما با فشار می آید. ماءها ضرر یموروا به معنای اینکه آب نمیری است آب فراوانی است آب روشنی است آبی است که حالا این کلمه نمیر را نمی خواهم وارد شأنش شوم چون بعد گفته است غزیر خودش شرح داده است بس است. «غَزِيْرٌ كَثِيْرٌ فَمَجَارِيْهِ تَضِيْقٌ بِهِ، وَإِنْ أَسْعَتْ»، لکن آبش زیاد است لکن مجاری باریک است. نه اینکه آبش کم است. این جور معنا کرده است این آقای ابن الاعرابی و بقیه اش را مال خودش است یا مال ابن الاعرابی است. به نظرم که غلط معنا کرده است فکر نمی کنم این طور باشد. یمور اصلاً چه ربطی دارد؟ یمور یعنی موج زدن. آب که موج بزند به این می گویند یمور. به قول در لغت نوشته اند یذهب و یجیء. می رود و می آید. آب در رفت و آمد است. وقتی که انسان حرکت می کند مثل موج چپ و راست می شود به آن می گویند یمور. این موج دارد این حالت موجی مانند. ایشان می خواهد بگوید که ماءها ضرر. آبش کم است. مراد از نقص، نقص است نه ضیق. اصلاً از کجا گرفته است این معنا را من نمی فهمم. ماء غزیر کثیر از کجا گرفته است. این اصلاً من سر در نمی آورم که چطور معنا کرده است. ظاهراً این است که آبش کم است لکن مثلاً گاهی می شود آب در یک سطح مثلاً دو انگشت روی زمین آب هست اما در عین حال موج می زند. با اینکه آب کم است با اینکه مثلاً گودال ها پر نیستند همان آب کم هم رفت و آمد دارد و موج می زند. مثل آن کشتی بی لنگر کج می شد و میج می شد. این یمور مثل همان کج می شد و میج می شد مولوی می ماند.

یعنی آب موج می زند با اینکه کم است. من فکر می کنم یا عربیت ما خراب است یا عربیت ایشان. یکیش خرابی دارد. اینکه آب فراوان است و آن مجرایش تنگ است خیلی چیز عجیبی است سر در نمی آورم. چطور ضرر را به معنای ضیق گرفته است. علی ای حال این معنای پنجم شد این تحلیل ما پنجم اضافه بر آنها فرد را در ضیق قرار دهد. مراد از ضرر این است. نه فقط نقصان باشد.

من به ذهنم می آید که مراد این شعر از ضرر همان قلیل است. ناقص است آبش کم است. فرض کنید یک گودالی است این اگر بخواهد پر شود پنجاه متر مکعب آب می خواهد. نه این دو متر مکعب آب دارد لکن همان آب کم یمور. یعنی موج می زند. همان گودال که آبش کم هست یا دریا بان سطح قرار هست آب کمی است به اندازه یک سانتی است اما موج می زند. این اب یمور. با نقصانش موج می زند. به نظرم این طور است اصلاً.

س: اصلاً با نقصان کم پیش می آید موج بزند

ج: آهان با نقصان کم پیش می آید لذا این می خواسته است که این توصیف کند چون غالباً وقتی پر بود موج می زند وقتی کم باشد موج نمی زند. حالا این می خواهد این حالت را بگوید که باد زیاد است دشت این طوری است که اب با اینکه کم است موج می زند. ما امروز شعر هم خواندیم به خاطر این کلمه ضیق، این کلمه ضیق را ایشان از اینجا استفاده کرده است به نظر من که درست نیست. به نظر این حقیر سراپا تقصیر درست نیست. خب بسیار خب تا اینجا ماده ضَرّ آمد ماده اضطرّ آمد یعنی بحث اضطرّ آمد، از این هیئاتی که دارد ماده نه هیئت. هیئت اضطرّ افتعال آمد متعرض هیئت افعال هم شده است. اضَرّ. ایشان می گوید اضَرّ در اصل به معنای نزدیک شدن است. خیلی عجیب است نمی فهمیم چرا این طوری است. و المضرّ الدانی من الشیء. این باب افعال است. تا اینجا باب افتعال تمام شد حالا ایشان می رود در باب افعال. اصلاً می گوید اضَرّ یعنی نزدیک شد.

و فی حدیث معاد، یک شعر هم دارد که بنا نداریم شعر را بخوانیم، «فی حدیث معاد: أَنَّهُ كَانَ يُصَلِّي فَأَضَرَّ بِهِ غُصْنٌ»، این اضَرّ به معنای شاخه درخت نزدیکش شد. این اضرا یعنی نزدیکش شد. «فَمَدَّ يَدَهُ فَكَسَرَهُ»، دست دراز کرد شاخه را شکست. «قوله: أَضَرَّ بِهِ أَي دَنَا مِنْهُ دُنُوًّا شَدِيدًا فَأَذَاهُ»، خب این آذاه به معنای اضَرّ است نه دنوّ. نمی فهمم ما که سر در نمی آوریم این چطور معنا می کند. اضَرّ را به معنای دنا. «وَأَضَرَّ بِي فَلَانَ أَي دَنَا مِنِّي دُنُوًّا شَدِيدًا»، این اضَرّ را «وَأَضَرَّ بِالطَّرِيقِ: دَنَا مِنْهُ»، یعنی مثلاً اگر شما بگویید این سنگ اضَرّ به طریق است. یعنی کنار جاده. لم یخالط نه وسط جاده. اضَرّ به معنای کنار جاده است ممکن است کسی که از کنار رد شود به سنگ بخورد. نه در وسط جاده. ولم یخالطه نه در وسط جاده. بعد یک شعری باز می آورد که نمی خواهیم وارد شویم. «أَضَرَّ السَّيْلُ مِنَ الْحَائِطِ»، سیل که

معلوم است حائظ هم به معنای باغ است. باغ در لغت فارسی مرادمان از باغ در اینجا نه جایی که درخت باشد. درختی که دیوار داشته باشد. چون در لغت فارسی گاهی باغ هم می گویند به جایی که دیوار ندارد. در لغت عربی اگر دیوار نداشته باشد حدیقه یا بستان می گویند. اگر دیوار داشته باشد درختکاری باشد دیوار داشته باشد حائظ می گویند. اگر کوچک باشد حشو می گویند که باغچه که لفظ عبری است. همین حشو کوکب. و در عربی حسو می گویند. چون در تعریب، شین تبدیل به سین می شود. حشو باغچه ای که دیوار داشته باشد کوچک باشد. این کوکب زنی بوده است یهودی این باغچه مال او بوده است آخر بقیع بوده است. به آن حشو کوکب می گفتند.

و عرض کردیم این تصحیحی که کرده اند در دعای سمات فوق احساس الکریین چاپ کرده اند. صحیحش فوق احساس الکریین است. باغچه های کریین. باغچه های کریین. باغ هایی که فرشتگان در آن ساکن هستند. مراد جمع حشو است که باغچه باشد نه احساس که معنا ندارد. بعد دارد «أَصْرَ السَّيْلِ مِنَ الْحَائِطِ: دَنَا مِنْهُ»،

س:

ج: بله شاید نزدیک چشمش بوده است.

بعد ایشان می گوید که «وَكُلُّ مَا دَنَا دُنُوًّا مُضَيِّقًا»، نزدیک شود که آدم را در تنگنا قرار بدهد فقد اضْرَ. این به معنای این یک کلمه. عرض کنم که من وقتی که سابقا در همین بحث صحبت کردیم در فرق بین ضارّ و اضْرَ یک معنایی به ذهن خودم آمد آن را آنجا عرض کردم آن را روی ارتکاز عربی خودم گفتم اما این مطلبی که ایشان می گوید مساعد با، بعد که دیدم ایشان گفته است فهمیدم ارتکاز ما درست بوده است. بعید نیست فرق بین ضارّ که باب مفاعله است و اضْرَ که باب افعال است، اضْرَ مراد شأْنِیت است. اضْرَ به معنی یک کاری کرد که زمینه نقص زمینه ضرر است. اما ضارّ به معنای فعلیت است. این را سابقا عرض کردیم. یعنی بالفعل الحقّه النقص. پس عرض کردیم سابقا من شاید ده دوازده جلسه خیلی قبل اوایل بحث گفتم به ذهن من با ارتکازات من این جور می آید. این با مطلب ایشان هم می خورد. اما بد معنا کرده است. ایشان دنا گرفته است. آن تفسیری را که من گفتم خیلی عربی تر است تا این مطلبی که ایشان گفته است.

یعنی این هم در ارتکاز ببینید دنا منه حتی ضَيِّقَه، نزد یکش شد تا آن را در تنگنا قرار داد. این همان نکته ای است که من عرض کردم. اضْرَ یعنی شأْنِیت. مثل اینکه یک سنگی را کنار جاده بگذارد. که اگر افراد رد شوند از نزدیک ممکن است پایشان بخورد. اما ضارّه بالفعل به او ضرر زد. مثلا ماشینش داشت می رفت سنگی را پرتاب کرد خورد به ماشین. این ضارّه. از اینکه می گوید دنی منه دُنُوًّا شدیداً حتی، مثلا نوشته است کل ما دنی دُنُوًّا مُضَيِّقًا. اضْرَ الصحاب وکل ما دنا دُنُوًّا مُضَيِّقًا. این دنا دُنُوًّا مضیقاً بهترش همان است که من عرض کردم.

ماده ضرر در هر دو یکی است به معنای نقص. در اضَرّ شأْنِیت است در ضارّ فعلیت است. و لذا هم پیغمبر فرمود انک رجلٌ مضار. تو بالفعل برای این مشکل درست کردی. به سمره فرمودند انک رجلٌ مضارّ یعنی این ضرر تو فعلی شده است. اگر اولش بود آن شأْنِی بود. انک مضَرّ اما وقتی الآن یک ماه است دو ماه است گذشته است هی رفت و آمد می کند فشار به زن و بچه اش وارد می کند اذیت می کند حضرت گفت انک رجلٌ مضارّ. فرق بگذاریم بین مضَرّ و مضارّ. ایشان آمده است فرق دنا منه دنوّا حتی جعله مضیّقاً. خب اینکه ما گفتیم خیلی روشن تر شد. واولا ماده ضرر به معنای نقص است فرق نکرده است در هر دو یکی است. در باب افعال با باب مفاعله یکی است. البته شاید در زمان ما اضَرّ را به معنای مفاعله هم بگیرند. اضَرّ فلان بالفعل ضررش را. لکن بعید نیست در سلب لغت این جور نبوده است. این بعید نیست این معنا بعید نیست. و آن خلاصه اش این می شود ضرر به معنای نقص، اضَرّ به یعنی شأْنِیت به نقص. ضارّه فعلیت نقص. اضَرّ شاید زمان امام صادق به معنای دومی هم به کار برده شده باشد.

بهر حال به ذهن ما می آید که این معنا بهتر از این است که ایشان فرموده است. حالا

س: برای ضرر معنای دوم نه سه معنا یکی خلاف النفع می گیرد معنای دوم را اجتماع الشیء می گیرد.

ج: ضرر؟

س: بله. نزدیکی و اجتماع

ج: بعید است خیلی بعید است

«فی الحدیث: لَا یَضُرُّهُ أَنْ یَمَسَّ مِنْ طَیِّبٍ إِنْ كَانَ لَهُ»، این حدیث را الآن من نمی دانم که از کجا آورده است لَا یَضُرُّهُ ان یَمَسَّ مِنْ طَیِّب

س: ضرب المثل است

ج: ایشان حدیث نوشته است. بله یستعملها اما حدیث هم هست. وَفِی الْحَدِیثِ لَا یَضُرُّهُ ان یَمَسَّ مِنْ طَیِّبٍ ان کان له. این هم بخوانیم بعد خوب دقت کنید عبارت ابن منظور را نمی دانم خود ابن منظور نوشته است یا از جای دیگر گرفته است چون ابن منظور در این لسان امر از کتاب های دیگر گرفته است.

«هذه الكلمة یُسْتَعْمَلُهَا الْعَرَبُ ظَاهِرُهَا الْإِبَاحَةُ وَمَعْنَاهَا الْحَضُّ وَالتَّرْغِيبُ»، حض یعنی وا داشتن. تشویق کردن. دقت کردید؟ این

خیلی عجیب است اگر این معنا درست باشد که ایشان دارد می گوید این به درد ما نحن فیه می خورد. این مرادش چیست این عبارت؟

هذه الكلمة يستعملها العرب ظاهرها الاباحه ومعناها الحَضُّ والترغيب. حض یعنی وا داشتن و ترغیب کردن. تقریبا عطف تفصیلی است. عرض کنم خدمتان شما که این همان بحثی است که این همه ما عرض می کنیم کرارا بنده عرض کردم این همان را دارد می گوید. می گوید این کلمه ظاهرش نفی است اما باطنش اثبات است.

س: کدام کلمه؟

ج: لا یضَرُّه ان یمسّ من طیب. لا یضَرُّه چون لا یضَرُّه نفی است مرادش لذا می گوید ظاهره الاباحه. مرادش از اباحه از نفی. لکن معنایش یعنی این کار را بکن. این همان نکته ای است که ده ها بار بنده تکرار کردم که لا ضرر مرادش نفی یا اثبات است. اگر این مطلب درست باشد این است که عمدا امروز خواندم یکی از شواهد بسیار قوی است که آن مطلبی که من در ذهنم هست که انشاء الله بعد شواهدش را می گویم که در روایات است اصلا این نکته در فهم عربی بوده است. هذه الكلمة يستعملها العرب. یعنی به عبارت دیگر ایشان بدجور معنا کرده است. فنی اش آن است که من عرض می کنم. ظاهر عبارت نفی است مراد جدی اثبات است. گفته است لا یضَرُّه مشکل ندارد طیب را ثنی به اصطلاح عطف با خودش به کاربرد مشکل ندارد. این مشکل ندارد یعنی به کاربرد. می گوید ظاهرها الاباحه مراد ایشان از اباحه یعنی نفی. چون لا یضَرُّه است دیگر. لکن معناها الحَضُّ. اشکال ندارد شما عطف به کاربردید. عطف داشته باشید این اشکال ندارد مراد نفی اشکال نیست یعنی به کاربرد. این خیلی به درد لا ضرر ما می خورد که معلوم می شود در زبان عرب ظاهر تعبیر نفی است لکن مراد جدی اثبات است. خوب دقت کردید؟ شاید به این معنا در فارسی هم باشد. مشکل نیست که شما عطف به کاربردید. این مشکل نیست یعنی خوب است که به کاربردید. اصلا مراد اثبات است. نه مراد نفی است. ایشان به جای نفی و اثبات نوشته است که ظاهرها الاباحه. مراد ایشان از اباحه لا با یضَرُّ. نفیا در نف

ی یضَرُّ هم که نفی است. نقصی نیست مشکلی نیست. سختی نیست مثلا سوء ای نیست شدتی نیست.

س: می شود مثل لا بأس؟

ج: بله مثل لا بأس می شود لکن نکته دیگر غیر از این دارد. پس این لا ضرر نه به معنای اینکه ضرر نیست. یعنی من جعل حکم می کنم. ومعناها الحَضُّ والترغيب. یعنی انجام بده. ظاهرش این است که مشکل نیست انجام بدهی. معنایش این است که انجام بده.

س: ...

ج: آهان اشکالی ندارد. البته ما اشکال ندارد بیشتر در نفی مقتضی به کار می بریم. انصافش این طور است دیگر. یعنی اباحه است به تعبیر ایشان اباحه. اما ایشان می گوید هذه الکلمه اگر این مطلب ایشان روشن شود چون ما تا به حال می خواستیم بگوییم این در روایات آمده است. مثلاً لا یطل دم امراه مسلم در روایات است. خون مسلمان از بین نمی رود. هدر نمی رود. خب این معنایش نفی است لکن از این امام سلام الله علیه استفاده کرد که اگر کسی در روز جمعه در ازدحام جمعیت فوت کرد امام فرمود که دیه اش را از بیت المال بدهید. ببینید مفادش اثبات گرفته است. فرمود لا یطل دم امراه مسلم، خون مسلمان هدر نمی رود. پس دیه بدهد. ببینید از لا یطل اثبات می کند ثبوت دیه را. حالا شما می گوید لا یطل خب خون مسلمان هدر نرود. هر کسی کشت دیه بدهد. اما اینکه مرده است قاتلش معین نیست ببینید این یک تکلیف است. برای اینکه خون مسلمان هدر نشود شما دیه از بیت المال بدهید. این را ما انشاء الله عرض می کنیم در روایات هست این را من امروز خیلی تأکید می کنم امروز خیلی به درد ما خورد وقتی من خواندم خیلی خوشحال شدم. مطلبی را که من فهمیدم به ارتکاز خودمان این عرفی هم هست. شاید در فارسی ما خیلی عربی نباشد. این می گوید گاهی که می گویند اباحه به تعبیر ایشان معنایش اثبات است گاهی مراد ظاهرش نفی است اما مراد جدی نه مرادش اینکه مشکل نیست. نه این کار را بکن. نه اینکه مراد مشکل نیست. از طرف من اشکال ندارد شما انجام بدهید. این از طرف من اشکال ندارد ظاهرش به قول ایشان اباحه است.

س: شبهه لا جناح ان یطوّف بهما

ج: آهان شبهه آن. و لذا خواهد آمد که این با لا ضرر یکی است. لا ضرر با لا ضیر یکی است. لذا گفت لا ضیر انا الی ربنا راغبون. یا منقلبون. دقت کردید؟ پس بنابراین این مثال اگر راست باشد خیلی به درد ما نحن فیه می خورد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین